

توسعه و تعادل: آسیب‌شناسی اجرای قانون‌شوراها در ج.ا.ا.

اصغر افتخاری

مقدمه

پیدایش پدیده‌های اجتماعی در گرو فراهم آمدن دو دسته از شرایط عینی و ذهنی است که در این میان مباحث نظری - که از آنها به بُعد ذهنی تعبیر می‌شود - به حکم عقل از تقدم برخوردارند. این تقدم نیز زائیده "محاسبه‌گری" انسان دوراندیش است که اقتضا می‌کند فرد قبل از پرداختن به هر عملی زوایای مختلف آن را سنجیده و سپس دست به فعالیت زند.

توسعه سیاسی چونان یک پدیده اجتماعی از این حکم کلی مستثنی نیست، بدین معنی که تحقق آن در گرو یک تلاش تئوریک منسجم است. باید گفت که با پایان یافتن جنگ تحمیلی، این بُعد از توسعه مورد توجه محققان داخلی قرار گرفت، به گونه‌ای که انتشار مجموعه‌ای از آثار اعم از کتاب و

در این مقاله مؤلف نخست به ارزیابی انتقادی تئوریهای توسعه سیاسی پرداخته و بدین وسیله ضرورت طراحی یک دیدگاه جایگزین برای جمهوری اسلامی ایران را، عنوان می‌سازد. بر همین اساس با کمک گرفتن از روش تحلیلی - ترکیبی به عرضه دیدگاه جامعی از توسعه سیاسی می‌پردازد که در آن سه کانون مهم ملت، دولت و قدرت نقش ایفا می‌کنند. در همین باره به جایگاه و نقش مؤثر قانون‌شوراهای محلی در فرآیند توسعه سیاسی کشور پرداخته می‌شود. از این دیدگاه اگر چه شوراها مظهر مشارکت مردمی در امور کشور تلقی می‌شوند ولیکن این امر ما را نباید از آسیبهای احتمالی اجرای قانون‌شوراها غافل سازد. بخش دوم از مقاله به بررسی این آسیبها اختصاص دارد و مؤلف به موارد مهمی از قبیل برهم زدن توازن توسعه سیاسی در سطح کشور، وجود بنیانهای ضعیف حمایتی برای اجرای قانون و اشاره می‌کند. در مجموع دیدگاههای آسیب‌شناسانه می‌تواند مجریان را در آمادگی هر چه بیشتر برای دریافت نتایج مثبت و منفی قانون‌شوراها آماده سازد و به همین خاطر توجه به این دیدگاه توصیه می‌شود.

مقاله را در باب "تئوریهای توسعه‌یافتگی" و یا "عقب‌ماندگی" شاهدیم. اگر چه بالا رفتن غلظت مباحث نظری نکته مهمی است که اهمیت آن انکارناشدنی است ولی گره کور توسعه در ایران با این نظریه‌پردازیها باز نشده و هنوز هم "سردرگمی تئوریک" و "از هم گسیختگی سیاست عملی" را نظاره‌گریم. علت این معضل به نظر نگارنده به نوع تأملات نظری انجام شده برمی‌گردد. در یک تقسیم‌بندی کلان، تلاشهای نظری در خصوص توسعه سیاسی را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- تئوریهای ناظر بر نموده‌های عینی توسعه‌یافتگی

۲- تئوریهای ناظر بر محتوای فکری توسعه‌یافتگی

نظریات گروه نخست به بررسی ارتباط توسعه‌یافتگی با پدیده‌های دیگری از قبیل انتخابات، مشارکت، احزاب سیاسی و اختصاص دارد، در حالی که دسته دوم از تئوریاها به ظرایف عقلی پردازش چارچوبهای توسعه عطف توجه می‌نماید. برای مثال بحث از ثبات سیاسی و توسعه و یا عقلانیت و توسعه از جمله مباحث بنیادینی هستند که در ذیل مقوله دوم بررسی می‌شوند. متون توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران اگر چه از حیث نظری غنی می‌نماید ولیکن متأسفانه رویکرد نظری اتخاذ شده، بیشتر از نوع اول بوده و بر محتوای فکری توسعه سیاسی کمتر توجه شده است. این غفلت تئوریک، توسعه سیاسی را از اندیشه و فکر "خودی" عاری ساخته و منجر به حاکمیت روش "تقلید پنهانی" برای نیل به توسعه سیاسی می‌شود. مطابق این روش اگر چه نظریه‌پردازان کشور خواهان توسعه سیاسی، در اصول با الگوهای بیگانه توسعه موافق نبوده و به شدت بر آن انتقاد وارد می‌سازند ولی در مقام عمل، الگوهای رایج را برگرفته و اجرا می‌کنند. در این روش مشاهده می‌شود که آفات الگوهای غربی یا شرقی (به نحوی در جامعه موردنظر اجازه بروز یافته و در مقابل تنها کاری که صورت می‌پذیرد توجیه آنهاست، به گونه‌ای که در چارچوب اصول داخلی بگنجد. مهمترین شاخصه این روش آن است که اصولاً در زایش الگوی بومی از توسعه ناتوان است؛ از این روی هر چه از عمر آن می‌گذرد میزان وابستگی کشور توسعه خواه به دیدگاههای بیگانه بیشتر شده و در نهایت نیز الگویی تازه از توسعه به وجود نمی‌آید.

روند توسعه سیاسی در ایران نیز تا حدودی دچار همین بلیه بوده و به نظر می‌رسد که آرمان انقلاب اسلامی مبنی بر طرح الگویی تازه، دست کم برای کشورهای اسلامی، در طی تلاشهای این دو دهه عملاً حاصل نیامده است و به جای آن تلاشی چشمگیر به عمل آمده تا روند کلی سیاست در داخل کشور به شکلی در قالب الگوهای رایج توسعه درآید.

برای مثال پای فشردن بر پیدایش احزاب سیاسی در کشور و طرح تمامی گروهها و جمعیتها در این قالب، گسترش بیش از حد قلمرو انتخابات و به تازگی تلاش برای اجرای قانون شوراها، مبین این حقیقت است که جامعه علمی - اجرایی ما به جای آن که درصدد طراحی الگوهای تازه متناسب با شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران باشد، ترجیح می‌دهد الگوهای موجود را برگرفته و با اصلاحاتی استفاده نماید.

نگارنده این سطور بدون آن که خواسته باشد به بررسی انتقادی دقیق برنامه توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران پردازد، صرفاً برای تبیین و تشریح دیدگاه فوق و باز کردن زوایای دیگری از بحث توسعه سیاسی که امروزه با موضوع "انتخابات شوراها" به شدت گره خورده است، به کالبدشکافی یکی از مهمترین موضوعات مربوط به بُعد فکری و محتوایی نظریات توسعه می‌پردازد

تا نشان دهد که چگونه این غفلت تئوریک، زمینه عدم تحقق توسعه سیاسی در کشور را با اجرای برنامه‌هایی از این دست که صرفاً ناظر بر مصادیق عینی توسعه هستند، فراهم می‌آورد. به عبارت ساده‌تر برنامه‌های توسعه غیربومی در بهترین حالات، از آن‌جا که پاسخگوی تمامی نیازهای اصیل مردم نمی‌باشند، توسعه سیاسی مطلوب را حاصل نمی‌آورند. از این‌رو ملت و دولتمردان ما به‌خاطر تجربه تلخی که از اجرای چنین برنامه‌هایی دارند، باید با حساسیت بیشتری با این موضوع مهم برخورد نموده و با باز کردن مباحث انتقادی، نسبت به تصمیم‌های اخیر در زمینه توسعه سیاسی، احتمال تکرار چنان وقایعی را به حداقل ممکن برسانند. در این نوشتار اگرچه دیدگاه آسیب‌شناسانه مورد توجه نویسنده بوده است ولیکن در آخر مقاله سعی شده تجویز مناسب برای ایران ارایه گردد تا از آسیب‌های بعدی جلوگیری به‌عمل آید.

الف) ناکارآمدی تئوریهای موجود توسعه سیاسی

باید توجه داشت که تعبیر توسعه سیاسی تعبیری نسبتاً تازه در علم سیاست به‌شمار می‌رود. [به‌طوری که] بسیاری ممکن است بر این باور باشند که سیاست یک پدیده کلی و جهانی است و ذاتاً از زمان و مکان تأثیر نمی‌پذیرد و به همین دلیل مقوله‌بندی کشورها تحت عنوان توسعه‌یافته و یا کمتر توسعه‌یافته [اصلاً] شایسته نیست. (۱)

ادعای پای گذشته از صحت و سقمش بیانگر یک حقیقت است، حقیقتی که اصطلاح "توسعه سیاسی" را به اندازه کافی ابهام‌آلود می‌داند تا طرح دیدگاه‌های مختلف در ذیل این عنوان فراهم آید. کیفی بودن توسعه سیاسی و حضور شدید ارزشها در مقام تبیین و تحدید این مفهوم علت اصلی این امر می‌باشد (۲) و مورد توجه اکثر محققان آشنا با مسایل توسعه سیاسی نیز بوده است. وجود چنین ویژگی است که اطلاق وصف توسعه یافته و یا عقب‌مانده از حیث سیاسی را بر کشورها - اگر نگوییم ناممکن - دست‌کم با مشکل مواجه می‌سازد. (۳) بنابراین باید این سخن "ایرانه گن زیر" را درست دانست که توسعه سیاسی مفهومی است سیال و در حال تحول (۴)، از این‌رو قبل از طرح هرگونه ادعایی بایسته است که غرض خود را از کاربرد این مفهوم روشن سازیم. در این جا جهت تأیید اولیه این مدعا کافی است نگاهی اجمالی به تاریخچه بحث توسعه سیاسی بیندازیم.

توسعه سیاسی به‌طور جدی و منسجم به‌منزله یک مقوله تئوریک از اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ در چارچوب مطالعه سیاستهای تطبیقی مورد توجه دانشمندان علوم سیاسی قرار گرفته است. (۵) ریگز " در همین‌باره می‌گوید: این واژه تا قبل از دهه ۱۹۶۰ اساساً معنای معینی نداشت و پس از شکل‌گیری "کمیته تحقیق درباره سیاستهای تطبیقی" است که شاهد عرضه تئوریهایی در این زمینه می‌باشیم. (۶) برای مثال تا قبل از جنگ جهانی دوم این مفهوم کمتر صبغه سیاسی داشت

و اگر چنین معنایی هم از آن اراده می‌شد، غرض در پیش‌گرفتن یک شیوه حکومتی به سبک غربی بود. (۷) اگرچه چنین برداشتی از توسعه سیاسی در آن زمان رواج یافته بود (۸) ولیکن بدیهی بود که این دیدگاه برای مدت مدیدی نمی‌تواند سیادت خود را حفظ کند و به‌زودی نواقص آن آشکار خواهد شد. حاکمیت بُعد اقتصادی بر تئوریهای توسعه، تأکید بر توسعه تک‌خطی و تقلیدی و مهمتر از همه بی‌توجهی به عوامل انسانی توسعه، از جمله مهمترین کاستیهای این دیدگاه بود که موج تازه‌ای از کوششهای نظری را در دهه ۱۹۶۰ دامن زد. از این زمان است که به طیف متنوعی از تعاریف مختلف از توسعه سیاسی می‌رسیم که در این میان کتاب "ابعاد توسعه سیاسی" لوسین پای (۱۹۶۶)، قابل توجه می‌نماید.

شکل‌گیری دیدگاه مبتنی بر بومی بودن صد درصد الگوی توسعه و طرح این مدعا که هر کشور مدل توسعه خاص خود را دارد، نتیجه نظری این روند است که در آثار افرادی از قبیل جیمز کلمن،^۱ هاروارد ریگنز،^۲ لئونارد بایندر،^۳ هربرت فیث،^۴ مارین واینر^۵ و دیوید اپتر^۶ نمود می‌یابد. البته این واکنش در آغاز صبغه تئوریک لازم را نداشت، بدین معنی که آثار این محققان یا مؤسسات پژوهشی از قبیل "مرکز مطالعات بین‌المللی نیویورک یا میشیگان، بیشتر جنبه توصیفی داشته و مطالعات موردی را در برمی‌گرفت. اما با همت محققانی همچون "دانیل لرنر"^۷ بستر نمود نوع تازه‌ای از تئوریه‌ها فراهم می‌شود. کتاب "عبور از جوامع سنتی: مدرنیزاسیون خاورمیانه" که به بررسی شرایط توسعه در یونان و شش کشور در خاورمیانه (مصر، ایران، اردن، لبنان، سوریه و ترکیه) می‌پردازد، در این‌باره نمونه‌ای موفق به حساب می‌آید. مدعای اصلی مؤلفان در این اثر آن است که الگوی مدرنیزاسیون تابع یک منطق تاریخی مستقل و ویژه خود است، یعنی آن‌که هر مرحله تحت سازوکارهای مخصوصی، شکل‌گیری مرحله خاصی از توسعه را در پی می‌آورد. (۹)

سال ۱۹۶۳ در بررسی مسایل توسعه سیاسی، نقطه عطف مهمی به شمار می‌آید. در این سال مجموعه‌ای به ریاست "گابریل آلموند"^۸ تشکیل می‌شود که وظیفه آن در گام نخست جمع‌آوری داده‌های مختلف در باب توسعه سیاسی می‌باشد. در مرحله بعدی این جمع با یاری محققانی از قبیل روستو، وارد،^۹ وارما و پالومبارا برآن شد تا به‌نحوی با آمیختن آرای مختلف به نتیجه‌ای مثبت در سطح تئوریک دست یابد. (۱۰) ماحصل این تلاش عرضه تصویری متأثر از دموکراسی غربی بود که تشکیل و تقویت "تمامیت ملی" در کانون آن قرار داشت. (۱۱) بر این اساس تفکیک ساختاری در نظام سیاسی، تأکید بر ملاک کامیابی در جذب نیروهای موردنیاز، گسترش دامنه فعالیت سیاسی و توجه به فردگرایی و انسان‌محوری نمودهای بارز توسعه سیاسی به حساب می‌آمدند که ناکارآمدی آنها برای انطباق با شرایط کشورهای بیرون از فرهنگ غربی آشکار است.

شکست این رویکرد را حتی افرادی مثل وارما نیز پذیرفته‌اند، آن‌جا که اظهار می‌دارد: این مجموعه منسجم نتوانست در زمینه به دست دادن یک تئوری از توسعه سیاسی موفق باشد. تنها چیزی که در باب این تلاش چشمگیر می‌توان اظهار داشت آن است که، در طی این پژوهش نویسندگان و محققان بزرگی آرای خود را در زوایای مختلف توسعه اظهار داشتند و این امر به زایش تئوریهای مختلفی از توسعه سیاسی در آینده کمک کرد. (۱۲) سخن وارما با تمام تلخی خود قرین صحت و مطابق واقعیت است، چرا که مشاهده می‌شود هر یک از این پژوهشگران به بسط دیدگاهی تازه و یا تکمیل تئوری خاصی کمک کرده‌اند. (۱۳) البته طرح سؤالات ماندگار از سوی وارد، روستو، پای و ارگانسکی^۱ را به هیچ وجه نباید منکر شد. وارد و روستو توانستند موضوع مهم بحرانها و جایگاه آنها را در توسعه طرح نمایند که پای در قالب شش بحران ماهیت، مشروعیت، نفوذ، مشارکت، همگرایی و توزیع به بیان آن پرداخته که تا به امروز نیز توجه محققان مختلف را به خود معطوف داشته است.

پس از این، موج تازه‌ای از تئوریه‌ها فرامی‌رسد که با توجه به فرآیند توسعه اقتصادی و الگوبرداری از آن سعی دارد به طراحی مراحل مشخصی برای توسعه سیاسی دست یابد. تلاش نویسندگانی از قبیل شیلز^۲ در "توسعه سیاسی در کشورهای تازه تأسیس شده"، ژان کائوتسکی^۳ در "تغییر سیاسی در کشورهای توسعه نیافته: ناسیونالیسم و کمونیسم" و دیوید ابتر در "سیاست مدرنیزاسیون" در این باره شایسته توجه می‌نماید.

تأمل در تئوریهای توسعه سیاسی در دهه ۱۹۷۰ نیز نتیجه مشابهی به ارمغان می‌آورد. این دهه را می‌توان سرآغاز ظهور دیدگاه انتقادی نسبت به تئوریهای فربودی^۴ (ارتدکسی) توسعه سیاسی (۱۴) و تحلیل توسعه سیاسی از منظرهای تازه‌ای همچون "وابستگی" و "استقلال" دانست. (۱۵) از این رو تئوریهای فربودی در خصوص توسعه سیاسی از صورت مطالعات زیرساختی^۵ به تحلیل خواستها و شایستگیهای بازیگران و سازمانهای سیاسی تغییر شکل می‌دهند و بدین ترتیب نسل تازه‌ای از تئوریه‌ها زاده می‌شوند. در گرایش جدید اگر چه نقش نیروهای روان‌شناختی، اقتصادی و اجتماعی در توسعه سیاسی همچنان لحاظ می‌شود ولی سرانجام این خواست و شایستگی رهبران سیاسی است که به این نیروها شکل بخشیده و توسعه سیاسی را حاصل می‌آورد.

به عبارت دیگر، توسعه سیاسی یک امر خاتمه‌یافته^۱ و ساکن همچون قبل نبوده، بالعکس فرآیندی در گذر تغییر و تحول ارزیابی می‌شود. وارما از این رهیافت به مثابه "اراده و قابلیت"^۲ یاد کرده که در آثار محققان متعددی می‌توان رد آن را دید. برای مثال آیزنشتات^۳ در "مدرنیزاسیون و موقعیت رشد مستمر" (۱۹۶۴)، هالپرن^۴ در "به سوی آینده مدرنیزاسیون: مطالعه درباره ملت‌های تازه استقلال یافته" (۱۹۶۴)، هانتینگتون در "توسعه و زوال سیاسی" (۱۹۶۵)، دایامانت در "توسعه

سیاسی: رهیافتهایی به سوی تئوری و راهبرد" (۱۹۶۶) و سرانجام هولت استرنر در "بنیانهای سیاسی توسعه اقتصادی" (۱۹۶۶). (۱۶)

با نگاه به این سنت جدید تحقیقاتی یک نکته ارزنده در حد موضوع نوشتار حاضر برای ما مشخص می‌شود؛ آن‌هم این‌که، کشورهای خواهان توسعه باید بدانند که الگوهای غربی از توسعه جوابگوی نیاز آنها نیست و اندیشیدن درباره راه‌حلهای بومی ضروری است. "آندره فرانک" منتقد مشهور تئوریهای فربودی به صراحت اظهار داشته است که کلیه مشکلات کشورهای توسعه‌نیافته در دست کشورهای توسعه یافته نبوده و این کشورها نباید چشم امید به این کشورها داشته باشند. "بودنهایمر" نیز به نقد ایده تسری توسعه از کشورهای توسعه یافته به کشورهای توسعه نیافته، پرداخته و صریحاً آن را رد می‌کند. (۱۷) در همین‌باره می‌توان به "گالت" اشاره کرد که از توسعه به مثابه ابزاری برای نیل به یک زندگی خوب یاد کرده و معنای رایج آن را - فرآیند صنعتی شدن، شهرگرایی و - پدیده‌ای غیرانسانی قلمداد می‌کند. "برگر" نیز مدل‌های سوسیالیستی و کاپیتالیستی را مدل‌هایی مبتنی بر اندیشه‌های موهوم و افسانه‌ای خوانده، برای دیگر کشورها مردود می‌شمارد. (۱۸) سنت جدید، گذشته از درستی و نادرستی آن، به میزان زیادی تأییدگر آرمان اصلی این نوشتار است چرا که اساساً کارآمدی این تئوریه‌ها محل سؤال بوده و به‌طور قطع کشورهای دیگر برای نیل به توسعه خود باید طرحی بومی و نو درافکنند که البته این طرح به میزان قابل توجهی از تجارب جهانی بهره برده است.

تلاش برای تعریف توسعه سیاسی و عرضه معیارهایی جهت تمیز بین نظامهای سیاسی توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته در بستر تاریخ همچنان ادامه می‌یابد و در نتیجه سنجه‌هایی از قبیل: شیوه تدوین قانون اساسی، ضوابطی که براساس آن قانون وضع شده و تشکیلات سیاسی به‌وجود می‌آیند (آن‌گونه که کاوانوف طرح کرده) یا تنوع ساختار سیاسی همراه با توزیع اقتدار سیاسی در کلیه حوزه‌های جامعه (آن‌گونه که آیزنشتات بیان داشته)، مطرح می‌شوند. (۱۹) نظر به تنوع بیش از حد دیدگاهها، طرح تمامی آنها در این‌جا غیرضروری می‌نماید. نکته مهم آن است که این تنوع، زمینه‌ساز ژرف‌نگری و دقت بیش از حد در مباحث توسعه سیاسی گردیده است؛ به گونه‌ای که امروزه در حوزه توسعه سیاسی با واژگان و نظریه‌های گوناگونی روبرویم که حامل یک پیام آشکار هستند: کشورهای طالب توسعه سیاسی باید خود اقدام به تعریف، تحدید و شاخص‌سازی توسعه سیاسی بکنند و در این مسیر اگر چه از تجارب جهانی بهره می‌برند ولی به هیچ وجه نباید دربرگرفتن و اجرای آن، خود را محدود سازند. علت این امر آن است که کارایی این نظریه‌ها حتی در قلمرو زادگاهشان محل شک و تردید است و چنان نیست که از اعتبار فرامرزی برخوردار باشند.

ب) طراحی نظریه‌ای تازه درخصوص توسعه سیاسی

نگرش انتقادی به تئوریهای موجود از توسعه سیاسی و پرداختن به تأملات سنجش‌گرانه در این حوزه ضمن تأیید دیدگاه مؤلف، زمینه مناسب برای طراحی یک نظریه تازه را نیز فراهم می‌آورد. بدین منظور جدول زیر از آن حیث که کلیات بحث را به شکل مختصری بیان می‌دارد پیشنهاد می‌شود:

جدول فوق به‌طور موردی نشان‌دهنده کاستیهای تئوریهای مختلف توسعه و ناکارآمدی آن برای تبیین تحولات کشورهایی از قبیل ایران و یا دادن تجویزی خاص برای آنها می‌باشد. با این حال با تأمل بیشتر درخصوص رابطه‌ای که این نظریه‌پردازان بین دو حوزه توسعه سیاسی و اقتصادی قایل شده‌اند می‌توان به نقصان نگرش موجود پی برد. (۲۰)

در مجموع با عنایت به پژوهشهای به‌عمل آمده در حوزه مردم‌شناسی، روان‌شناسی و جمعیت‌شناسی و نقضهای فوق، می‌توان به این نتیجه رسید که به‌خاطر متفاوت بودن نظام ارزشی هر کشوری، توسعه سیاسی تعاریف مختلفی می‌یابد. (۲۱) در این خصوص ادعای کارل دویچ، قرین صحت است آن‌جا که اظهار می‌دارد: هر نظامی تجارب خاصی در فرآیند توسعه سیاسی دارد زیرا این فرآیند با نظام اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و عوامل طبیعی هر جامعه در پیوند است و تحت تأثیر آن عوامل شکل می‌گیرد. (۲۲) با پذیرفتن این بینش تاکنون تلاشهایی صورت پذیرفته تا به گونه‌ای الگویی بومی از توسعه در ایران طراحی شود که از جمله مهمترین اینها می‌توان به دیدگاه قائلان به اصول ثابت توسعه اشاره کرد که ریشه در گرایش مبتنی بر قبول وجود ارزشهای مشترک دارد. (۲۳)

به‌زعم راقم این سطور روشی که در حوزه تعریف و طراحی مدل توسعه می‌تواند جوابگو باشد، روش "قطب‌یابی" است. بدین معنی که با رجوع به گستره مباحث توسعه سیاسی می‌توان به چند کانون اصلی که تمامی مباحث و نظریه‌ها به نحوی در پیوند با آنها بوده است دست یافت و سپس با به دست دادن ترکیب مناسبی از اصول عقلی توسعه و ارزشهای فردی، الگویی بومی از توسعه سیاسی طراحی کرد. اگر با این رویکرد به متون توسعه سیاسی بنگرید، سه قطب اصلی را می‌توان از هم تمییز داد:

بر این اساس توسعه سیاسی فرآیندی است مشتمل بر سه جریان عمده:

۱- نظام سیاسی به سوی نهادمندی می‌رود.

۲- بنیان مشروع قدرت حاکمه تقویت می‌شود.

۳- فرهنگ مدنی در میان شهروندان قوت و رواج می‌یابد.

مدل فوق در مقایسه با دیگر الگوهای پیشنهادی در کشور ما از دو ویژگی مهم برخوردار است:

ویژگی اول: جامع محورهای عمده مبحث توسعه سیاسی مطابق گفتمان رایج می‌باشد. بدین معنی که اگر عامل حاکمیت زبان و گفتمان، تحقق مدنیت و فرهنگ مدنی و یا خصائص دولت مدرن دارای اهمیتی هستند، در الگوی حاضر نیز فراموش نشده و جایگاهشان محفوظ است.

ویژگی دوم: از طرف دیگر مجال لازم جهت ظهور ارزشهای بومی نیز فراهم آمده و الگوی خاصی در هر یک از سه قطب فوق تحمیل و یا تجویز نشده است. توضیح آن‌که، جداسازی میان "مبانی عقلی" و "الگوهای عملی" در این مقام بسیار ضروری و حیاتی است. مطابق منطق "مبانی عقلی"، این چنین استدلال می‌شود که ما در توسعه سیاسی می‌توانیم به حوزه‌های کلان و مشترکی دست یابیم که در فراسوی زمان و مکان عمل می‌کند و توجه به آنها ضروری است. اما منطق دوم قائل به وجود یک یا چند الگوی عملی مشخص برای توسعه است که توسعه سیاسی ضرورتاً در داخل آنها تحقق می‌یابد. به گمان نویسنده این سطور اگرچه منطق الگوی عملی توسعه، از حیث تجویز اعتبار زیادی دارد ولی به خاطر بی‌توجهی به استقلال ارزشی واحدهای سیاسی، نامقبول است. اما در مقابل، الگوی مبانی عقلی توسعه می‌تواند چارچوب کلی را با رعایت استقلال ارزشی به دست دهد و بدین خاطر مقبول و موجه می‌نماید. (۲۴) از جمع این دو مقدمه می‌توان این چنین نتیجه گرفت که: « توسعه سیاسی عبارتست از عقلانی شدن قطبهای سه‌گانه مثلث توسعه سیاسی » نکته حائز اهمیت در خصوص دیدگاه فوق آن است که عقلانیت مدنظر در این جا، نه عقلانیت ابزاری ماکس وبر، بلکه عقلانیت اصیل می‌باشد.

عقلانیت ابزاری ریشه در نگرش اصحاب اصالت فایده دارد و براین اساس توسعه عبارت خواهد بود از تحقق یافتن نظامی که بتواند بیشینه سودمندی را برای جامعه حاصل آورد. با توجه به طرق مختلفی که برای نیل به این هدف قابل تصور است، از اعمال زور و اجبار گرفته تا التزام به اصول انسانی و اخلاقی، بدیهی است که این عقلانیت نمی‌توانست جوابگوی نیازهای اصیل انسانی باشد. به هر حال لیبرالیسم و اتکا به قرارداد اجتماعی ثمره چنین رویکردی در جامعه غربی می‌باشد که نقد آن موضوع نوشتار حاضر نیست. (۲۵)

عقلانیت اصیل برخلاف عقلانیت ابزاری صرفاً به دنبال دستیابی به ابزاری مناسب جهت نیل به اهدافی از قبل تعیین شده نمی‌باشد؛ بلکه علاوه بر محاسبه‌انگاری صرف، در آن حقانی بودن اهداف و ابزار نیز در نظر است. از این زاویه توسعه سیاسی معنای خاص خود را می‌یابد و ناظر بر مشروعیت قدرت و کارآمدی نظام سیاسی خواهد بود.

ج) شاخصهای عمده توسعه سیاسی

برای ارزیابی فرآیند توسعه سیاسی در ایران مطابق تعریف فوق، لازم است تا تعریفی عملیاتی از آن به دست داده شود. به همین خاطر در ادامه نوشتار به شاخصهای سه قطب اصلی توسعه سیاسی نگاهی خواهیم انداخت.

قطب اول: ملت و تحقق جامعه مدنی

امروزه نقش فرهنگ و حضور ارزشهای فرهنگی در بطن تحولات جامعه تقریباً برای تمامی پژوهشگران واضح و روشن است. از این رو مشاهده می‌شود که با تغییر نگرش به توسعه، نظرات فرهنگی تازه‌ای طرح می‌گردد که حکایت از اولویت فرهنگ دارد:

« توسعه دیگر در افزایش سرمایه، [ارتقا] سطح تکنولوژی، درآمد، صادرات و صنعت خلاصه نمی‌شود بلکه مهمترین رکن توسعه، وجود مردمی با فرهنگ است.» (۲۶)

بحث از مدنیت در این نوشتار نیز ناظر بر مطلب فوق و ضرورت طرح آنست؛ بدین معنی که اگر ما همچون جامعه‌شناسان، جامعه را ادامه مناسبات اجتماعی گروهی از افراد انسانی که در محل معینی با یکدیگر زندگی می‌کنند بدانیم، (۲۷) در آن صورت با سیر تاریخ بشری به وجود جوامع مختلفی برمی‌خوریم (۲۸) که ساختار اعمال قدرت در آنها به یک شکل نبوده است. در این میان شکل‌گیری رابطه خاصی از تعاملات قدرت در جامعه، که مبتنی بر حل منازعات و اختلافات بدون استفاده از ابزار خشونت است، برای ما مهم و چشمگیر می‌نماید.

این مطلب در قالب الفاظ جامعه‌شناختی این چنین قابل بیان است: مدنیت یک جامعه در متصف شدن هر چه بیشتر آن جامعه به اوصاف اجتماع^۱ است.

اجتماع [در] این معنی متضمن رابطه رسمی‌تر، حقوقی‌تر و غیرشخصی‌تری است که [البته] ماهیتاً فردگرایانه و قراردادی است اجتماع متضمن دانش و هوش عقلانی و نقادانه می‌باشد. (۲۹)

نتیجه آن‌که مدنیت یک فرآیند رو به رشد بوده و در طی زمان اشکال و نمودهای تازه‌ای از آن به منصفه ظهور می‌رسد. این فرآیند تاکنون تجلیات متعددی داشته که عمده‌ترین شاخصهای آن عبارتند از:

شاخص اول - علم‌گرایی: علم‌گرایی در این نوشتار متضمن رشد دو جریان در درون جامعه می‌باشد:

۱- اقبال عمومی جامعه به علم: بدین معنی که حل مشکلات آموزشی، تأمین امکانات لازم برای این بخش و در سرلوحه سیاست‌گذارهای جامعه و توجه مردم قرار گیرد. در جامعه‌ای که کسب علم امری مهم و مقدس تلقی می‌شود و علی‌رغم تمامی مشکلات این مهم فراموش نمی‌شود، البته روشن است بعدی از علم‌گرایی تحقق یافته است.

۲- علمی شدن جامعه: توجه به علم باید همراه با تحقق روحیه علمی در جامعه و به دور از شائبه‌های مدرک‌گرایی و ضعف خردورزی در نزد افراد باشد. براین اساس اقبال عمومی جامعه به علم منجر به منظم شدن افعال، انسجام افکار، دوری از خرافات و در افراد جامعه می‌شود. نتیجه آن که علم‌گرایی در جامعه باید در دو سطح، اقدام به افسون‌زدایی کند: در سطح حاکمان و شهروندان (۳۰) در سطح حاکمان شاهد تصفیه نگرش حاکمان به مردم می‌باشیم و این که برای آنها مردم نه در حکم رمه‌ای که مستحق رعایت‌حالتند، بلکه به مثابه شهروندانی که دارای حق مشارکت در سرنوشت سیاسی خود می‌باشند، مطرح هستند. (۳۱) در سطح شهروندان نیز باتحول‌آفرینی در "پندار اجتماعی" آن را از خرافات و امور سست بنیاد، تهی ساخته مبنای محکم عقلی - استدلالی می‌بخشد. (۳۲)

شاخص دوم - قانون‌محوری

سقراط بگو چه می‌خواهی بکنی؟ آیا می‌خواهی با عمل خود قوانین و تمامی شهر را به سهم خود برافکنی؟ آیا می‌پنداری شهری که در آن حکم قانون نافذ نباشد و مردم از اطاعت قانون سر بتابند، می‌تواند پایدار بماند و سقوط نکند؟ (۳۳)

حکایت ماندگار سقراط در نوشیدن جام شوکران به احترام حفظ قانون، نماد عالی آن چیزی است که در ذیل این عنوان قصد بیان آن را داریم. این که جامعه بدون قانون به وجود نیامده و حیاتش استمرار نمی‌یابد، اصلی است بدیهی که در این جا به طرح آن حاجتی نیست. مهم نحوه وضع و کیفیت اجرای آن می‌باشد که از مهمترین شاخصه‌های توسعه سیاسی در کشور به‌شمار می‌رود.

در نظر اقوام پیشین، قانون چیزی نبود که افراد قادر به ایجاد آن باشند بلکه همچون زمینی بود که برای معیشت به آنها اعطا شده بود و آنان مکلف بودند تا صرفاً از آن اطاعت نمایند. (۳۴) اما در بینش امروزی قانون ابزار رفع نیازهای روزمره است و می‌توان در چارچوب اصولی مشخص - از قبیل اصول دینی - به وضع، تغییر و یا اصلاح آن دست یازید. پدید آمدن نهادهایی همچون مجلس شورا و یا قبول نظامهایی از قبیل انتخابات و رأی‌گیری، در همین بستر سیاسی تازه، روییده و معنا شده‌اند. تجلی دیگر توسعه سیاسی از این حیث ایجاد نظم و انضباط در سطح جامعه می‌باشد که مقدمه لازم توسعه همه‌جانبه است. (۳۵) اگر در جامعه‌ای حاکمان و یا بخشی از مردم به واسطه توجیهی از قبیل ثروت، قدرت و یا روابط شخصی از حیطه نفوذ و اجرای قانون خارج باشند، آن جامعه و نظام به هیچ وجه استعداد و توانایی آن را نخواهد داشت که به توسعه سیاسی دست یابد. پافشاری بر حکومت قانون که در یک قانون اساسی مدون و پایدار تعریف شده باشد، بخش مهمی از سنت دموکراسی مردمی را تشکیل می‌دهد. (۳۶)

شاخص سوم - گسترش حوزه عمومی : با عنایت به نقد ریشه‌ای عقلانیت ابزاری و ورود به مباحث حوزه "عقلانیت فرهنگی" به صورتی تازه از تعقل برمی‌خوریم که حاکی از جایگزینی زبان به جای بازو (استدلال به جای خشونت) است. (۳۷) براین اساس نمادهای مشترک به‌منزله زبان ارتباطی پدید آمده و به هنگام بحث از مفاهیمی چون: دنیا، آخرت، پول، سیاست، قدرت و شفافیت لازم را دارا می‌باشند. همچنین تساهل و مدارا با عنایت به رعایت اصول قانونی و به‌دور از سیاست‌زدگی محترم داشته می‌شود. (۳۸)

به‌طورکلی حوزه عمومی، حوزه رعایت حقوق مردم می‌باشد که هر چه التزام به این حقوق بیشتر باشد، به معنای تحقق سطح بالاتری از مدنیت در جامعه است.

قطب دوم : قدرت و استوار ساختن بنیانهای مشروعیت آن

مشروعیت عبارتست از توانایی نظام سیاسی در ایجاد و حفظ این اعتقاد در میان مردم که نهادهای سیاسی موجود مناسب‌ترین نهادها برای حکومت بر جامعه می‌باشند. (۳۹) این که یک نظام سیاسی بتواند به چنین توجیهی دست یابد و قدرت خود را از شکل عریان (۴۰) به قدرت مشروع بدل سازد، اگر چه مسأله‌ای مهم می‌باشد ولی آنچه توسعه سیاسی به‌شمار می‌آید، الگو و کیفیت نیل به این مشروعیت است تا صرف وجود آن. نکته مهم آن است که مشروعیت باید با دو قطب دیگر نیز همخوانی داشته باشد. براین اساس استفاده از زور جهت کسب رضایت به هیچ وجه نمی‌تواند گامی در مشروع‌سازی قدرت تلقی شود چرا که با اصول سابق در تضاد است. به منظور نیل به این هدف، در ادامه، مهمترین شاخصهای مشروعیت می‌آید:

شاخص اول - تفکیک حوزه‌های مختلف قدرت : در یک نظام سیاسی مشروع مرز میان قلمرو فعالیت بازیگران مختلف در عرصه قدرت، مشخص است؛ بدین‌صورت که گروه‌های ذی‌نفوذ، احزاب، دولت و هر یک از حیظه عملکرد خود آگاهی دارند. (۴۱)

شاخص دوم - تحول قدرت‌آمرانه به قدرت اجماعی : این ویژگی از تبعات شاخص اول به‌شمار می‌رود. بدین معنی که در صورت وجود بازیگران گوناگون در عرصه قدرت، هیچ یک از آنها نمی‌تواند درحکم تنها سیاست‌گذار مطرح شده و سپس به شکل آمرانه‌ای در پی نیل به اهداف خود باشد، بلکه در داخل یک نظام قانون‌مند سعی در جمع بین نظرات مختلف می‌شود. (۴۲)

شاخص سوم - قدرت مسؤول : نظامهای سیاسی توسعه یافته از سیستم نظارتی کارآمدی برخوردارند که از پیدا شدن قدرتهای آزاد و فارغ از قید و بند جلوگیری می‌کند. (۴۳)

قطب سوم : دولت و تلاش در جهت نهادینه‌گی بیشتر

دولت را باید از ارکان مهم توسعه همه‌جانبه دانست (۴۴) که تاکنون درخصوص آن تئوریهای متعددی ساخته و پرداخته شده است. اما آنچه با توجه به دو قطب دیگر توسعه از دولت مدنظر

می‌باشد نه یک قدرت چیره صرف و یا تجلی یک روح مافوق انسانی، بلکه نهادی است که در خدمت مردم و تحقق آرمانهای بلند جامعه می‌باشد. دولت در این معنا با دارا بودن شاخصهای زیر به تحقق توسعه سیاسی کمک‌ساز است:

شاخص اول - دولت به مثابه سازمان جمعی مستقل: با رجوع به تجارب کشورهای قبیل مالزی، تایلند و اندونزی مشاهده می‌شود که توسعه سیاسی دارای سه رکن عمده بوده است: دولت، طبقه سرمایه‌دار داخلی و اقتصاد بین‌الملل. معضل اساسی در فرآیند توسعه در کشورهای فوق ایجاد توازن بین انگیزه جمع سرمایه با میل به حفظ مشروعیت اجتماعی بود که باید گفت، میزان توسعه‌یافتگی نیز ارتباطی مستقیم با میزان توفیق کشورها در حل این معضل داشته است. (۴۵) نکته مهم در این‌جا بررسی نحوه عملکرد دولت می‌باشد: آیا دولت دارای نقش برتر و مطلق بوده یا این‌که از طریق تعامل با دیگر گروهها به تصمیم‌گیری مبادرت ورزیده است؟ اگر چه مطالب قبلی پاسخگوی بخشی از این سؤال می‌باشد، بدین ترتیب که فرآیند تصمیم‌گیری، فرآیندی جمعی و مشارکتی است (۴۶) ولیکن در این‌جا یادآوری یک نکته، مهم می‌نماید:

بدیهی است که با طرح اهمیت طبقات و گروهها در جامعه، دولت دیگر تنها بازیگر و نیروی محرکه در جامعه نیست و نحوه تضارب این گروهها و طبقات نیز ذی‌مدخل و مهم می‌باشد. (۴۷) اما این بدان معنی نیست که در بازار سیاست، دولت در خدمت گروه و یا سازمان خاص و یا در میان تعامل گروهها و طبقات مختلف قرار گیرد؛ بلکه بالعکس، دولت ضمن میدان دادن به این‌گونه تعاملات باید سعی کند با حفظ استقلال خود، در افقی فراتر از بازیهای روزمره عمل نماید. (۴۸)

شاخص دوم - انفکاک ساختاری: براین اساس ساختار نظام حاکم باید به تناسب نیازهای موجود در جامعه تحول یافته، بخشهای تازه‌ای را که جوابگوی آنها باشد پدید آورد. ایجاد چنین قسمتهایی و عرضه تعریف تازه‌ای از اجزای دولت، از جمله شاخصه‌های مهم توسعه سیاسی می‌باشد که مورد توجه نظریه‌پردازان توسعه سیاسی قرار گرفته است. (۴۹)

شاخص سوم - انعطاف‌پذیری نظام سیاسی: درصورت تحقق دو شاخصه فوق، دولت از حالت متصلب خارج شده، قادر به جذب داده‌های مختلف و عرضه راهکارهای مناسب هر دوره می‌گردد که از آن به انعطاف‌پذیری یاد می‌شود. (۵۰)

د) روند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران

قانون شوراهای محلی که چندین سال است در دستور کار دولت جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، در اسفندماه جاری، در عمل به اجرا گذارده می‌شود. در این خصوص، با توجه به مطالبی که تا این‌جا بیان گردید، می‌توان از احتمال وقوع یک خطر عمده درخصوص روند توسعه سیاسی در ایران سخن گفت: قانون شوراها ممکن است روند توسعه سیاسی در ایران را دچار شوک ساخته و

تعادل آن را از بین ببرد. به عبارت دیگر اگر در راستای شکل‌گیری یک تعادل بالاتر تلاش معناداری صورت نگیرد برنامه اخیر به معنای سقوط محتوایی سطح توسعه سیاسی در کشور خواهد بود. جهت تبیین این آسیب جدی، در ادامه نوشتار، به تجربه تاریخی و واقعیت‌های موجود جامعه در طی بیست سال گذشته نگاهی خواهیم انداخت و بدین ترتیب راهکارهایی برای برنامه آتی دولت ارایه می‌دهیم.

دوره اول - از پیروزی انقلاب تا پایان جنگ تحمیلی

انقلاب اسلامی ایران اگرچه عالی‌ترین نوع مشارکت مردم در تعیین سرنوشت کشور به شمار می‌رود، با این حال به واسطه بروز جنگ تحمیلی شرایط ویژه‌ای به وجود آمد که توسعه سیاسی در آن، اولویت اول محسوب نمی‌شد. به همین خاطر ملاحظه می‌شود که:

۱- در مورد مدنیت در مجموع برنامه خاصی در کشور به اجرا گذارده نمی‌شود:

میزان رشد مراکز علمی و ارتقای فرهنگ علمی در سطح پایینی است.

شرایط ویژه جنگ از تحقق کامل اصول قانونی در داخل مانع می‌شود.

و حوزه عمومی نیز به خاطر وجود شرایط جنگی مجال گسترش نمی‌یابد. (۵۱)

۲- در باب مشروعیت، بالعکس مشاهده می‌شود که وجود خطر خارجی میزان همبستگی مردم و دولت را به سطح بسیار بالایی می‌رساند و در نتیجه قدرتی کاملاً مشروع ظاهر می‌شود. این قدرت ضمن پذیرش اصل تفکیک قوا مبتنی بر اجماع گسترده اقشار مردمی بوده و با مسؤلیت تمام به انجام دادن وظایف انقلابی خود مشغول است.

۳- در باب دولت نیز برنامه توسعه سیاسی به شکل جدی دنبال نمی‌شود یا به عبارت دیگر دولت فرصت توجه به گروه‌های مختلف را نیافته و به خاطر مطرح بودن خطر دشمن خارجی (عراق) مجبور به مقابله با هرگروه و دسته‌ای می‌شود که به نحوی خواهان طرح دیدگاه‌های مخالف هستند. نبود انعطاف‌پذیری لازمه حفظ وحدت و ویژه دوران جنگ بود و البته تغییر و تحولاتی در سطح ساختار دولتی صورت می‌گیرد که تأثیرات مؤثری بر روی وضعیت توسعه سیاسی نمی‌گذارد.

(۵۲)

در مجموع دستاورد این دوره حفظ کیان اسلامی از شر دشمن خارجی است که نسبت به

هرگونه توسعه‌ای در اولویت می‌باشد. (نگاه کنید به نمودار شماره ۲)

توضیحات: مطابق نمودار فوق قدرت سیاسی از مشروعیت تمام برخوردار است و ملت نسبت به قدرت حاکمه نظر مساعد کامل دارد. البته وقوع جنگ تحمیلی شرایط ویژه‌ای را به وجود می‌آورد که در آن حفظ کشور در اولویت است. بنابراین می‌بینیم که درباره مدنیت و نهادمند کردن دولت برنامه خاصی فرصت اجرا نمی‌یابد.

دوره دوم - دوره سازندگی

با پایان یافتن جنگ تحمیلی ضرورت توجه به توسعه در کشور بیش از پیش نمایان می‌شود. به همین خاطر برنامه‌های پنج‌ساله توسعه تدوین، تصویب و به اجرا درمی‌آید. در مجموع با نگاه به این دو برنامه توسعه مشاهده می‌شود که:

۱- در پرداختن به مدنیت، شاهد پیشرفتی قابل توجه ولی غیرکافی هستیم:

علم‌گرایی در قالب کمی آن یعنی رشد مراکز آموزشی در سطح عمومی و عالی نمود خاصی دارد ولیکن متأسفانه از کیفیت لازم بی‌بهره است.

با برطرف شدن شرایط جنگی، زمینه اجرای دقیق‌تر قوانین پدید می‌آید که البته این امر مهم تحت‌تأثیر دو جریان مخالف قرار می‌گیرد و از تأثیر آن کاسته می‌شود. اول در اولویت قرار گرفتن توسعه اقتصادی که به ناگاه کشور را در شرایط ویژه‌ای همچون دوران جنگ قرار می‌دهد، با این تفاوت که شرایط ویژه این دوره، نه جنگی بلکه اقتصادی می‌باشد. دوم گروه‌های فشار مختلفی در جامعه پدیدار می‌شوند که دولت در مقابله قانونی با آنها عاجز است.

در فضای باز پدید آمده، مطبوعات و مراکز علمی - فرهنگی اجازه فعالیت یافته و در طی این دوران ارباب فکر و صاحبان دیدگاه‌های انتقادی رخصت می‌یابند تا به فعالیت مؤثر پردازند. البته گستره این آزادیها با توجه به شرایط، محدود و همسو با اصل عدم آسیب‌پذیری روند توسعه اقتصادی در کشور می‌باشد. (۵۳)

۲- در حوزه قدرت مهمترین نمودی که قابل توجه می‌نماید، کاهش سطح مشروعیت دولتی به خاطر بروز مشکلات عدیده اقتصادی و فرهنگی در جامعه است. البته در مجموع مشروعیت دولت همچنان در سطحی عالی قرار دارد و کاستیهای موجود مشکل‌آفرین نمی‌گردد. (۵۴)

۳- در مورد دولت اگرچه فعالیت‌های خوبی صورت می‌پذیرد و اقتدار بیشتر دولت و یا تجلی میزان بیشتری از تحمل و انعطاف‌پذیری را می‌توان دید ولی در مجموع اولویت اقتصادی در برنامه توسعه منجر به حاکمیت گسترده دولت می‌شود که البته استقلال مورد نظر این نهاد را تا حدودی منتفی می‌سازد. به هر حال آنچه در این دوره در سطح دولتی رخ می‌نماید، توسعه سیاسی کمتر دولت به نسبت توسعه سیاسی ملت است. (۵۵) (نمودار شماره ۳)

توضیحات

۱- توسعه سیاسی اگرچه در حوزه مدنیت بهبود می‌یابد ولیکن در قسمت دولت با مشکل سابق همچنان مواجه است.

۲- به علت مشکلات اقتصادی قدری در حوزه مشروعیت قدرت با کاهش روبرو هستیم.

۳- فرآیند توسعه در حال یافتن شکل معتدل‌تری است.

دوره سوم - دولت آقای خاتمی

حضور گسترده مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ و برگزیدن آقای خاتمی با رأی بالای آنان، آغاز تحولی تازه در فرآیند توسعه سیاسی در کشور است. شعارها و عملکرد سیاسی رییس‌جمهور نوید از در اولویت قرار گرفتن توسعه سیاسی در کشور داشت و به همین خاطر مشاهده می‌شود که:

۱- در امور راجع به ملت، سطح شاخصهای مدنی رشد قابل توجهی را نشان می‌دهد:

سیاستهای تازه برای ارتقای کیفیت کار مراکز علمی تهیه شده و از روند گسترش کمی این مراکز جلوگیری می‌شود.

اصول قانونی به شکل چشمگیری در نظر آورده می‌شود و به یکباره توجه به قانون اساسی در میان گروههای مختلف در کشور افزایش می‌یابد.

حوزه عمومی مجال عرضه می‌یابد و در همین باره است که دولت صراحتاً به آن تأکید کرده و افراد و گروهها خواهان تحقق جدی آن می‌شوند. (۵۶)

۲- حضور گسترده مردم، حداقل به صورت موقت، کاهش میزان مشروعیت دوره قبل را جبران کرد، به گونه‌ای که تحولی انقلابی در کشور می‌توان دید، که در آن همه گروهها و اقشار جامعه بار دیگر در صحنه حاضر می‌شوند. این پدیده ضمن تقویت بعد اجتماعی قدرت در داخل کشور، مسؤولیت‌پذیری آن را افزایش می‌دهد.

۳- در امور راجع به دولت نیز تلاشهای قابل توجهی می‌شود که چنین قلمداد گردد دولت ضمن بهره‌گیری از نیروهای متخصص و کارآمد سعی دارد فراجناحی عمل کرده و استقلال لازم را دارا باشد. اگرچه انعطاف‌پذیری دولت در حد خود شایسته توجه است ولی مطالب طرح شده در جریان استیضاح وزیر کشور به وسیله مجلس و نقد معیار انتصابهای دولت به وسیله گروههای منتقد نشان داده که در مورد توسعه سیاسی دولت، راه بسیاری در پیشروی است تا بتوان به حد قابل قبولی از رضایت‌مندی رسید. (نمودار شماره ۴)

توضیحات

۱- نقص جدی توسعه سیاسی در حوزه دولت بیش از حوزه قدرت و ملت می‌باشد.

۲- شکل فرآیند توسعه به معتدل‌ترین صورت خود رسیده است.

۵ (نتیجه‌گیری

برگزاری انتخابات شوراها با توجه به مطالبی که تاکنون ذکر گردید از چند جهت نقدپذیر می‌نماید:

۱- عدم توجه به شکاف تعادلی در فرآیند توسعه سیاسی کشور
با رجوع به فرآیند توسعه در کشورهای توسعه‌یافته مشخص می‌شود که توسعه سیاسی در این کشورها در حالت متعادلی قرار دارد. منظور از تعادل آن است که سه قطب توسعه سیاسی تقریباً در یک خط باشند. برای دانستن از بود یا نبود این تعادل در فرآیند توسعه، می‌توان به شکاف موجود بین نقطه اوج و حوض سه قطب مراجعه کرد که از آن به شکاف تعادلی در این نوشتار یاد می‌شود. هرچه این شکاف گسترده‌تر باشد، فرآیند توسعه از حیث استمرار و تحقق عملی آن شکننده‌تر است.

توضیح آن‌که؛ رعایت نسبت توسعه‌یافتگی در سه قطب مشخص شده، نکته مهمی است که غفلت از آن منجر می‌شود تا توسعه سیاسی آسیب ببیند. بنابراین اگر برنامه توسعه سیاسی در کشور به گونه‌ای طراحی شود که مثلاً مدنیت نسبت به دولت و روابط قدرت موجود، بیشتر شاخص‌های توسعه‌یافتگی را به دست آورد، در آن صورت نظام سیاسی تحمل تقاضاهای مدنی موجود در جامعه را نمی‌تواند بکند و در نتیجه نارضایتی به وجود می‌آید. تصور عکس این مطلب نیز درست است، یعنی اگر نظام سیاسی به سطح بالایی از نهادینگی برسد و کاملاً توسعه‌یافته گردد درحالی که ملت به فرهنگ مدنی لازم دست نیافته باشد، مقبولیت و مشروعیت نظام زیرسؤال خواهد رفت. برای مثال با نگاه به نمودار ذیل معلوم می‌شود که الگوی A نسبت به الگوی B از حیث دارا بودن تعادل در وضعیت بهتری قرار دارد.

توضیحات

- ۱- الگوهای مختلف توسعه سطح تعادل متفاوتی دارند.
- ۲- رابطه مستقیمی میان توسعه‌یافتگی یا کمتر توسعه‌یافتگی با میزان تعادل نیست، بدین معنی که چه بسا کشوری که دارای توسعه‌یافتگی کمتری است از تعادل بیشتری برخوردار باشد.
- ۳- روند توسعه مبتنی بر بهبود شاخصهای توسعه‌یافتگی با توجه به سطح تعادل است بنابراین هر اقدامی برای تحقق توسعه سیاسی باید با توجه به عامل تعادل صورت پذیرد.

براین اساس می‌توان نتیجه گرفت که هرگونه برنامه‌ریزی برای توسعه سیاسی باید در وهله اول با توجه به درصد شکنندگی وضعیت موجود از توسعه سیاسی در کشور صورت پذیرد. به عبارت دیگر هدف اولیه از توسعه سیاسی باید به حداقل رسانیدن این شکاف باشد. برای این منظور لازم است تا قطبهایی که در شرایط مناسبی قرار ندارند، طی یک برنامه مشخص به سطح قابل قبولی از توسعه سیاسی برسند. باید توجه داشت که اگر شکاف فوق‌مدنظر نباشد چه بسا فرآیند توسعه

سیاسی در کشور منجر به افزایش درصد شکنندگی فرآیند توسعه سیاسی شود. برای مثال کشور فرضی X را در نظر بگیرید که وضعیت توسعه سیاسی آن در مرحله اول به شکل زیر (نمودار شماره ۶) می باشد.

براین اساس شکاف تعادلی می طلبد تا به نحوی با ارتقاء موقعیت C و به تناسب A در وهله اول این شکاف به حداقل ممکن برسد و سپس طی یک برنامه توسعه سیاسی جامع سه شاخصه تا حد توسعه یافتگی بالا رود. حال اگر در کشور فرضی X این مطلب مدتوجه قرار نگیرد و توجه متولیان توسعه صرفاً به قطب A باشد و این که در قالب برنامه توسعه سیاسی فقط این کانون را تقویت کنند، به گونه ای که شاخصهای عملی آن در حد کشورهای توسعه یافته باشد، نتیجه آن می شود که درصد شکنندگی توسعه، بالا رفته و در پی آن بی ثباتی در برنامه ها، نارضایتی از توسعه حاصله در کشور و آشوب و ناآرامی ظهور می نماید.

به عبارت دیگر برنامه ای که برای تحقق توسعه سیاسی طراحی شده بود به رشد سرطان گونه یک قطب و در نهایت عدم تحقق توسعه یافتگی سیاسی منجر می شود. (نمودار شماره ۷)

تحقق قانون شوراهای محلی منجر به رشد بیش از حد یکی از قطبهای توسعه یعنی مدنیت می شود، در نتیجه به علت ثابت بودن دو قطب دیگر، ما شاهد بروز افزایش در شکاف تعادلی کشور خواهیم بود. لازم به ذکر است که کشور ما در طی بیست سال گذشته به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه در مسیر کاهش شکاف تعادلی و دست یافتن به موقعیت مطلوب بوده است (نمودار شماره ۸)، اما به نظر می رسد که اقدام اخیر این تعادل را به هم خواهد زد. بنابراین توصیه می شود که برای جلوگیری از آسیبهای ناشی از افزایش درصد شکنندگی فرآیند توسعه سیاسی در کشور، اختیارات شوراها به حداقل ممکن برسد. این پیشنهاد با توجه به تصمیم اتخاذ شده دولت مطرح می شود چرا که اجرای این قانون قطعی است و باید به فکر بهینه سازی این تصمیم بود؛ در غیر این صورت پیشنهاد مشخص آن بود که اساساً شوراهای محلی در فرآیند فعلی توسعه سیاسی کشور چندان ضرورتی نداشته و بهتر بود به بهبود وضعیت قطب دولت پرداخته می شد.

(نمودار شماره ۸) نشان می دهد که در دوران اول از حکومت آقای خاتمی این شکاف به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. بنابراین اگرچه شکاف C فی نفسه زیاد می باشد ولیکن با اجرای اصلاحاتی در قطب دولت می شد آن را به حداقل مطلوب رسانید.

توضیحات

۱- درصد شکنندگی فرآیند توسعه در طول سه دوره رو به کاهش گذاشته است. به عبارتی فرآیند توسعه به مدل آرمانی خطی نزدیک تر شده است.

۲- در شرایط فعلی (مثلث C) اگرچه درصد شکنندگی توسعه به کمترین میزان خود در بیست سال

گذشته رسیده ولی با این حال شکاف موجود همچنان چشمگیر بوده و باید سعی در رفع آن بشود.

۳- برای رفع شکاف موجود، برنامه‌های توسعه باید با سه ملاحظه زیر همراه باشد:

اولا - سطح مشروعیت قدرت همچنان حفظ شود.

ثانیا - حوزه دولت مورد توجه جدی قرار گیرد.

ثالثا - زمینه‌های مناسب برای ارتقای وضعیت توسعه در حوزه ملت فراهم آید.

۲- غفلت از جایگاه دولت در فرآیند توسعه سیاسی

با مراجعه به مبحث سیر تحول فرآیند توسعه در بیست سال گذشته، مشخص می‌شود که قطب دولت معمولا مورد غفلت واقع شده است. توسعه سیاسی در نزد ملت و دولت ما بیشتر ناظر بر تحولاتی بوده که در حوزه ملت و برای تحقق جامعه مدنی صورت پذیرفته است. (۵۷) این مطلب به روشن‌ترین وجهی در برنامه‌های توسعه ایران قابل مشاهده است؛ حال آن‌که دولت خود موضوع توسعه سیاسی می‌باشد. بدین معنی که دولت برای تحقق واقعی توسعه سیاسی در کشور باید به اصلاح ساختار خود بپردازد، در صورتی که تصویر موجود از توسعه سیاسی از دولت بیشتر نقش یک فاعل را نشان می‌دهد تا موضوع توسعه. برگزاری قانون انتخابات شوراها با توجه به اعمال محدودیتهای بسیاری که در آن لحاظ شده، نشان‌دهنده آن است که دولت بار دیگر در حکم یک بازیگر در صحنه توسعه سیاسی مایل به ایفای نقش شده، در حالی که نیاز اصلی فرآیند توسعه سیاسی در کشور آن است که دولت، خود توسعه سیاسی را بیازماید. در این باره طراحی و اجرای برنامه‌هایی که اهداف زیر را برآورده سازد، در بهبود وضعیت سیاسی کشور بسیار مؤثر خواهد بود:

۱- سعی بیشتر در فراجناحی کردن دولت؛ بدین معنی که ما باید به دیدگاه و اصولی کلی در خصوص مملکت‌داری اسلامی برسیم که دیگر اصول و چارچوب کلی با آمدن دولتهای مختلف، دگرگونی نپذیرد؛ بلکه در قالب اصول و چارچوب واحد فقط سیاستهای اجرایی و مقطعی تغییر کند. (تحقق عملی شعار خوب آقای خاتمی)

۲- ساختار دولت با توجه به نیازهای روز جامعه دستخوش تحول شود و در نهایت ساختاری شکل بگیرد که پاسخگو به نیازهای جامعه باشد.

۳- دولت بتواند به انعطاف‌پذیری لازم از طریق تعدیل ساختاری دست یابد و چنان نباشد که ساختار متصلب، دولت را از پرداختن به وظایف مدرن و تازه‌اش بازدارد. متأسفانه عرضه یک

تعریف و تصویر سنتی از دولت و جایگاه و وظایف آن، مهمترین مانع توسعه سیاسی در کشور است که همچنان وجود دارد و برای رفع آن اقدامی جدی صورت نپذیرفته است.

خلاصه آن که، در اقدام اخیر، دولت به ایفای نقشی می‌پردازد که با ساختار ملت و دولت همخوانی ندارد. نتیجه این امر در دو حالت قابل تصور است: یا شوراها به معنای واقعی مجال ظهور می‌یابند که در آن صورت، ساخت قدرت سیاسی حاکم توان تحمل آن را نداشته و تضارب به وجود می‌آید. یا این که دولت شکلی از شوراها را محقق می‌سازد که در قالب همین ساخت قدرت معنا بدهد که در آن صورت دیگر شوراها کارکردهای مورد نظر را از حیث تحقق آرمانهای توسعه سیاسی ندارند.

به نظر راقم این سطور اولویت در برنامه توسعه سیاسی کشور ما توجه به ساختار دولت و سپس توجه به وضعیت جامعه مدنی در کشور است. نگاه کنید به (نمودار شماره ۹) (۵۸)

۳- ضعف فرهنگی بستر اجرای شوراها

همان‌گونه که شاخصهای سه‌گانه توسعه در حوزه ملت نشان می‌دهد، با اجرای دو برنامه توسعه در ایران میزان توسعه تا حد زیادی رشد داشته است. با این حال انجام دادن هرگونه فعالیت دیگری در این حوزه منوط به مهیا کردن بنیان فرهنگی مناسب می‌باشد. ایجاد شوراها در داخل ساخت قدرت فعلی کشور از این حکم کلی مستثنی نیست. شوراها محل مناسبی برای ظهور مشارکت مردمی هستند به شرط آن که:

اولاً: مردم از حیطة عملکرد و ضوابط قانونی شوراها مطلع باشند.

ثانیاً: نسبت به وجود چنین سطح گسترده‌ای از مشارکت احساس نیاز کرده باشند.

ثالثاً: از حیث فرهنگی نسبت به انجام دادن این نوع از مشارکت آشنا باشند.

اما درخصوص شوراها و تحقق آنها در جامعه ایران مشاهده می‌شود:

اولاً: قشر عظیمی از توده مردم و حتی تحصیلکردگان نسبت به قانون شوراها اطلاع لازم را ندارند.

ثانیاً: مسأله فعلی مردم نه به وجود آمدن عرصه تازه‌ای از مشارکت بلکه فعال سازی شیوه‌های رایج است. مقابله با مشکلات اقتصادی در جامعه و اعطای حقوق شهروندی، از جمله مسایلی است که رفع آنها بیشتر در میان توده مردم هوادار دارد.

ثالثاً: فعالیت شورایی در بستر فرهنگ بومی، سابقه مشخص و قابل استنادی ندارد. اساساً ملت ما برای مشارکت در امور مملکتی از طرقي غير از فعالیت در قالب شوراها استفاده می‌کرده‌اند و از این حیث اقدام اخیر تجربه‌ای نو در تاریخ کشور ما به شمار می‌آید. (البته در صورت تحقق کامل شوراها)

بدین ترتیب انتخابات شوراها ضعفی بنیادین دارد و آن نداشتن شالوده فرهنگی مناسب است. شوراها برای مدت مدیدی در بوته فراموشی سپرده شده بودند و حال که موسم اجرای آن رسیده، به نظر می‌رسد که کار فرهنگی لازم درخصوص آن صورت نپذیرفته است؛ چنین اقدامی می‌تواند ضریب خطا را در مقام عمل بالا ببرد و از هم‌اکنون دولت در مقام مجری اصلی این طرح باید آمادگی لازم را در حل مسایل آتی کسب کند. شاید یکی از این تمهیدات فراهم آوردن بستر قانونی لازم جهت تحقق توسعه ساختاری دولت باشد که می‌تواند تعادل فرآیند توسعه سیاسی را در افقی بالاتر برای کشور ما به ارمغان آورد.

توضیحات: با نگاه به سه فرآیند نهادینگی، مدنیت و مشروعیت ملاحظه می‌شود که اگرچه ما در حوزه مدنی باید همچنان به طراحی برنامه‌های توسعه سیاسی بپردازیم ولیکن این مهم نباید ما را از دو ضرورت دیگر غافل سازد.

اولا - روند توسعه سیاسی در حوزه دولت محتاج توجه بیشتری است.

ثانیا - برنامه‌ریزی برای حفظ سطح مشروعیت قدرت نیز بسیار مهم است.

یادداشتها

۱- پای، لوسین، « فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، مجید محمدی، نامه فرهنگ، ۱۳۷۰، ش ۶ و ۵، ص ۴۱.

۲- قادری، حاتم (سرپرست)، مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم، تهران، سفیر، ۱۳۶۹، ص ۱۸.

۳- نک: قوام، عبدالعلی، توسعه سیاسی و تحول اداری، تهران، قومس، ۱۳۷۱، صص ۲۱-۲۰.

۴- گن زیر، ایرنه، کارگردانی دگرگونی در جهان سوم، احمد تدین، تهران، سفیر، ۱۳۶۹، ص ۲۵۳.

۵- توسعه سیاسی و تحول اداری، پیشین، ص ۳.

۶. Randall, Vicky and Rabin Teobald, Political Change and Underdevelopment, Hong Kong, Mac. Millan, ۱۹۹۰, P. ۲۹.

۷- مولانا، حمید، گذر از نوگرایی، یونسی شکرخواه، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۱، ص ۲۳.

۸- رک: سیف‌زاده، حسین، نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران، سفیر، ۱۳۶۸، صص ۶۲ - ۴

۹- جهت مطالعه در این باره نک :

Varma, S.P. Modern Political Theory, Delhi, Shandara, Nu Tech Photolitho Craphers ۱۹۷۵, pp.۲۷۱-۲۷۳.

۱۰- رک: گذر از نوگرایی، پیشین، ص ۳۶.

۱۱- همان.

۱۲. Modern Political Theory, op.cit, P. ۲۷۴

۱۳. See: Political Change and Underdevelopment, op.cit, p. ۲۸.

۱۴- در این باره نگاه کنید به کتاب توسعه اجتماعی تألیف ژمون چوداک که پنج رهیافت عمده را آورده است.

Chilcote, Ronald, Theories of Comparative Politics, U.S.A, Westview Press ۱۹۸۱, pp. ۲۸۳-۲۸۸.

۱۵- توسعه سیاسی و تحول اداری، پیشین، ص ۱۹.

۱۶. Theories of Comparative Politics, op.cit.

۱۷. Ibid.

۱۸. Ibid.

۱۹- رک: توسعه سیاسی و تحول اداری، پیشین، صص ۱۶-۱۵.

۲۰- در ارتباط با تئوریهای موردنظر و نقدهای وارده نک:

Blondel, Jean, Comparative Government, U.K., Philip Allan, ۱۹۹۰, pp. ۴۰-۵ - Political Change and Underdevelopment, op.cit., p. ۲۸-۳۴. Theories of Comparative Politics, op.cit., pp. ۲۷۵-۸۹.

۲۱- در این باره نک:

جمعی از نویسندگان، کتاب توسعه، تهران، توسعه، ج ۱، ۱۳۷۰، صص ۱۹-۱۱۸.
بشیریه، حسین، « نهادهای سیاسی و توسعه»، فرهنگ توسعه، سال ۷۱، ش ۳، ص ۱۱.
مور، برینگتن، ریشه‌های اجتماعی و دیکتاتوری و دموکراسی، حسین بشیریه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.

۲۲. See: Comparative Government, op.cit.

۲۳. Ibid.

۲۴. Ibid, p. ۴۳.

۲۵- در غرب نیز این استنتاج توسط ماکس وبر ارایه شده است:

وبر، ماکس، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، عبدالمعبود انصاری، تهران، سمت، ۱۳۷۱، بویژه صص ۱۰۵-۲۷.

۲۶- در خصوص ارتباط عقلانیت ابزاری با توسعه رک:

بشیریه، حسین، « عقل در سیاست»، فرهنگ توسعه، ۱۳۷۲، ش ۸ و ۷، قسمت (۱) و (۲).
لاریجانی، محمدجواد، « از مدرنیسم تا فرامدرنیسم»، مجلس و پژوهش، سال اول، ۱۳۷۲، ش ۵، صص ۴۰-۳۸.

Buchanan, Jean, Gordo Tullock, The Calculus of Consent, U.S.A, University of Michigan.

۲۷- سریع‌القولم، محمود، عقل و توسعه‌یافتگی، تهران، سفیر، ۱۳۷۲، ص ۱۰۰.

۲۸- تاج‌داری، علی‌اکبر، جامعه‌شناسی عمومی، بی‌جا، هاد، ۱۳۷۱، ص ۱۴.

رک: لנסکی، هارد و جین لנסکی، سیر جوامع بشری، ناصر موفقیان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، صص ۱۴۰-۱۲۵.

۳۰- وینست، اندرو، نظریه‌های دولت، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۱، ص ۲۹.

۳۱- در این باره نک: سریع‌القلم، محمود، توسعه جهان سوم و نظام بین‌الملل، تهران، سفیر، ۱۳۶۸، ص ۱۶.

۳۲- عقل و توسعه‌یافتگی، پیشین، ص ۱۰۵.

۳۳- نک: آیور، مک ۹، جامعه و حکومت، ابراهیم علی‌کنی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴، صص ۵۰-۴۸.

۳۴- همان‌جا، ص ۵۷.

۳۵- همان‌جا، ص ۷۷.

۳۶- عقل و توسعه‌یافتگی، پیشین، ص ۱۰۲.

۳۷- کار، هالت، جامعه نو، محسن ثلاثی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۶۳.

۳۸- در این باره رک: «نهادهای سیاسی و توسعه»، پیشین، ص ۵.

۳۹- حجازیان، سعید، «تلقی آکادمیک از توسعه سیاسی»، راهبرد، سال اول، ۱۳۷۱، ش ۱، صص ۴۴-۳۸.

۴۰- نظریه‌های دولت، پیشین، ص ۶۷.

۴۱- شرح مفصلی پیرامون این مقوله را می‌توان در کتاب زیر دید:

لوکس، استیون، قدرت: فرانسائی یا شر شیطانی، فرهنگ رجایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.

۴۲. See: Hawes, Gary, and Liu Hong, "Explaining the Dynamics of Southeast Asian Political Economy", *World Politics*, ۱۹۹۳, No ۴۵, pp. ۳۸-۴۴.

۴۳- نک: « تلقی آکادمیک از توسعه سیاسی », پیشین.

۴۴- آبراهامز، جی. اچ، مبانی و رشد جامعه‌شناسی، حسن پویان، تهران، چاپخش، ج ۱، ۱۳۶۹، صص ۳۷۳-۷۶.

۴۵. "Explaining the Dynamics of", op.cit, p. ۶۳۵.

۴۶. Ibid, pp. ۶۳۵-۶.

۴۷. Ibid, pp. ۶۴۱-۳.

۴۸. Ibid, pp. ۶۳۵.

۴۹. Ibid, pp. ۶۴-۲.

۵۰- رک: هانتینگتون، ساموئل، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، محسن ثلاثی، تهران، علم، ۱۳۷۰، صص ۴۰-۳۱.

۵۲- درباره شرایط حاکم بر دوران جنگ و تأثیر آن در حوزه مدنی نک:

رضوی، مسعود، هاشمی و انقلاب، تهران، همشهری، ۷۶.

ولایتی، علی‌اکبر، تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.

هاشمی، محسن، هاشمی رفسنجانی: دوران مبارزه، تهران، دفتر نشر معارف، ۱۳۷۶.

۵۳- در این باره نک:

تحلیلی بر جنگ تحمیلی عراق علیه ج.ا.ایران، اداره کل امور حقوق وزارت امور خارجه، تهران،

مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ج ۱ و ۲، ۱۳۷۳.

۵۴- در این باره به کتاب زیر مراجعه شود که مباحث انتقادی خوبی را ارائه داده است:

رشیدی، علی، اقتصاد مردم‌سالار، تهران، آوای نور، ۱۳۷۷.

۵۵- به عنوان مثال نگاه کنید به دیدگاه زیر که چنین ایده‌ای را شرح و بسط می‌دهد:
فارسی، جلال‌الدین، انقلاب اسلامی و سازماندهی اجتماعی، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۷.
فارسی، جلال‌الدین، چهار انقلاب و دو گرایش مکتبی و دنیادولتی، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۵.

۵۶- جهت رؤیت مباحث نظری مربوط به دولت مقتدر که با وضعیت دوران سازندگی مطابقت دارد، رک:

مور، برینگتن، ریشه‌های اجتماعی دموکراسی و توتالیتریالیسم، حسین بشیریه، تهران.

۵۷- در این باره رجوع شود به آمار مربوط به تعدد احزاب و گروههایی که سابق بر این در داخل ایران وجود داشته‌اند و مقداری که با آمدن دولت جدید فعال شده‌اند.
شناسنامه تشکلهای و احزاب سیاسی جمهوری اسلامی ایران، اداره کل وزارت کشور، تهران، کمیل، ۱۳۷۷.

۵۸- نک: انصاری لاری، ابراهیم (به کوشش)، انتخاب هفتم، تهران، همشهری، ۱۳۷۶.